تصویر داعی به داعی در فرض وجود مانع در طولیت

اشکالی که در مانحن فیه هست، این است که در اینجا داعیهای طولی مانع دارد. در داعی طولی یک محرک داریم و بعد هم یکی کاری انجام میدهیم که به آن برسیم. در مانحن فیه اینطور چیزی نمیشود. یعنی نمیشود من روزه ماه شعبان بگیرم تا به ماه مبارک برسم. چرا نمیشود؟ چون اینها دو کاری هستند که جدای از هم هستند. بلیط خریدن سبب میشود که من به زیارت بروم. نیت ماه شعبان کردن که نیت ماه رمضان نیست. به عبارت دیگر دو داعی طولی نباید با هم تضاد داشته باشند. بلیط خریدن و زیارت کردن نه تنها با هم تضاد ندارند، بلکه در طول هم کمک کار هم هستند. اما در مانحن فیه برعکس است. یعنی دو داعی داریم که محال است با هم جمع شوند. محال است کسی بتواند هم روزه ماه شعبان بگیرد و هم همان روز، روزه ماه مبارک بگیرد. خب ما این اشکال را چطور حل کنیم؟ آیا داعی به داعی در مانحن فیه میآید؟! داعی به داعی آن جایی است که دو داعی در طول هم کمک کار هم باشند. نه اینکه محال باشد دو داعی با هم جمع شوند. کسی هم که نمیتواند در آن واحد هر دو را انجام بدهد.

> 21:30

اینجا چطور است؟ من مثالی را عرض میکنم که در مانحن فیه هم داعی بر داعی میتواند بیاید. بگویید خب چطور شد؟ دو داعی که با هم جمع نمیشوند؟! داعیهای طولی، انواعی هستند. یک داعیهای طولیای داریم که وقتی داعیهای مباشری میخواهد کار خودش را انجام بدهد، درست است که در طول داعی اصلی است که محرک اصلی است اما ریخت طولیت آن بهگونهای است که با داعی اصلی در تضاد است و منافاتی هم با طولیت آن ندارد. من مثالهایی را عرض میکنم؛ برای جایی که مانع در کار است.

شما به یک مغازهای میرسید که دارد ماهی میفروشد. این مغازهدار خودش مغازهدار معمولی است و از بیرون و صحرا خبر ندارد و تنها ماهی میفروشد. شما خبر دارید؛ وقتی نگاه به ماهی میکنید میفهمید که این ماهی را از کجا گرفتهاند. انواع ماهیها را میشناسید و از جایی هم که این ماهیها را صید میکنند، خبر دارید. دم مغازه میرسید و میبینید که در اینجا یک ماهی گذاشتهاند. تا به آن نگاه میکنید، میگویید این ماهی را از فلان رودخانه گرفتهام که در آن جا این دُرهای قیمتی زیاد است. دُرهایی که حسابی میارزد. این ماهی هم دست این مغازهدار است.

آیا در دل این ماهی دُر هست یا نیست؟ روی این مثال تأمل کنید. مثال دقیق است و خیلی خوب با مانحن فیه تطابق دارد. الآن یک ماهی بیشتر نداریم. احتمال دارد که در دل این ماهی دُر باشد. احتمال هم دارد که نباشد. شما هم که اصلاً ماهیبخر نیستید. اگر همینطور میخواستید ماهی بخرید، این کار را نمیکردید. مثل کسی که در یوم الشک میگوید من خودم حال خودم را میدانم، اگر سیام شعبان است قطعاً روزه نمیگیرم. ولی خب یوم الشک است، نمیخواهم ماه مبارک از من فوت شود. محرک اصلی چنین کسی چیست؟ چرا یوم الشک را روزه میگیرد؟ با اینکه نیت ماه شعبان

هم می‌کند. چرا روزه می‌گیری؟ خودش را که نگاه می‌کند می‌گوید اول این‌که احتمال ماه مبارک است، محال بود روزه ماه شعبان بگیرم. من حالش را ندارم. تنها محرک من برای این‌که این روز را روزه بگیرم، احتمال این است که ماه مبارک باشد. می‌خواهم ادعیه را برجسته کنم. تنها محرک من همین است.

الآن هم در مثال ماهی ببینید. اگر قرار بود که ماهی بخرم، من اصلاً ماهی نمی‌خریدم. اصلاً با آن کاری ندارم. اما به یک ماهی رسیده‌ام که می‌دانم از کجا آمده است. احتمال می‌دهم در دل این ماهی یک دُر باشد. خب از آن طرف اگر به این مغازه‌دار بگویم این ماهی عجب ماهی‌ای است! از جایی آمده است که شاید در دلش دُر باشد. آیا باز به من می‌فروشد؟! نمی‌فروشد. می‌گوید خوب حرفی زدی. می‌گوید عجب حرف خوبی زدی، من آن را به منزل می‌برم. خب معلوم است اگر بگوید احتمال دارد که در دل این ماهی در باشد به مقصود خودش نمی‌رسد. به او نمی‌دهد. خب اینجا چه کار می‌کند؟ می‌گوید خب ماهی است و همه طالب خرید ماهی هستند. من می‌خواهم ماهی بخرم.

یعنی می‌گوید من می‌خواهم ماهی بخرم، و حال این‌که آیا واقعاً می‌خواهد ماهی بخرد؟! اگر دلش را ببینید به‌طور قطع اگر می‌خواست ماهی بخرد، ماهی نمی‌خرید. اما به‌خاطر مانعی می‌گوید من می‌خواهم ماهی بخرم. محرک او برای خرید ماهی چیست؟ آن دُر است. اما ظاهر امر چون مانع دارد که ادعی اصلی را اظهار کند، ادعی دیگری که ظاهر حال است را می‌آورد ولی می‌خواهد به آن برسد. لذا ماهی را می‌خرد به رجا این‌که می‌خواهد به آن در برسد.

حال ببینید که این مثال با مانحن فیه فرق دارد یا نه؟ اگر فرق دارد بفرمایید. در مانحن فیه یک روز معین است که شاید ماه مبارک باشد. مکلف می‌گوید اگر ماه شعبان است، نه، من ضعف دارم و روزه نمی‌گیرم. قطعاً روزه نمی‌گیرم. اما خب شاید هم ماه مبارک باشد. من نمی‌خواهم ماه مبارک از من فوت شود. ببینید تنها محرک او درک ماه مبارک است. اما خب خلاف سنت است. «نهی ان ینفرد الانسان بالصیام»؛ یعنی مانع دارد؛ «لاتدخل غیر شهر رمضان فی شهر رمضان». الآن موانعی داریم که بیرون از صرف صوم و ادراک ماه مبارک است. آن موانع اینها است. چون مانع دارد، محرک اصلی که ادراک شهر مبارک است، نمی‌تواند فعال شود. اگر فعال شود مانع دارد و خلاف سنت عمل کرده است. خب چه کار می‌کند؟ می‌آید سیام ماه شعبان که صومش مستحب است –ولو اگر خودش بود ادعی آن را نداشت- را به‌عنوان تحیّلی شرعی که شارع به او یاد داده، ادعی طولی قرار می‌دهد. ادعی محرک او ادراک ماه مبارک است. ادعی مباشری او که الآن نیت می‌کند و روزه را به نحو صحیح و بدون این‌که با آن موانع برخورد کند انجام می‌دهد، نیت ماه شعبان است.

> 27:21

حال برگردیم؛ «ان الفرض غیر منوی»، با این توضیحی که عرض کردم ماه مبارک منوی بود یا نبود؟ قطعاً منوی بود. چون اتفاقا محرک اصلی آن بود. «ان الفرض منوی قطعاً»، نه تنها منوی است بلکه اساس نیت به آن است. اول این‌که این فرض را درک کند، اصلاً روزه نمی‌گرفت. پس «ان الفرض منوی». «و المنوی غیر واقع»، منوی دوم یعنی منوی مباشری. یعنی ادعی مباشری که فعلاً می‌گوید این عمل من عمل صوم شعبان است. برای چه؟ برای این‌که مانع دارم که نیت شهر رمضان کنم. پس ادعی مباشری عمل گاهی واسطه است. نه واسطه همگرا که با هم تضاد نداشته باشند. گاهی واسطه است برای وصول به آن غایت اصلی. اما طوری است که ریخت آن در تحقق با آن غایت اصلی تنافی دارد. نمی‌شود که هر دوی آن‌ها با هم بیایند.

بازبینی #1
ایجاد شده 24 مه 2026 12:50:43 توسط ... .
به روزرسانی شده 24 مه 2026 12:51:30 توسط ... .